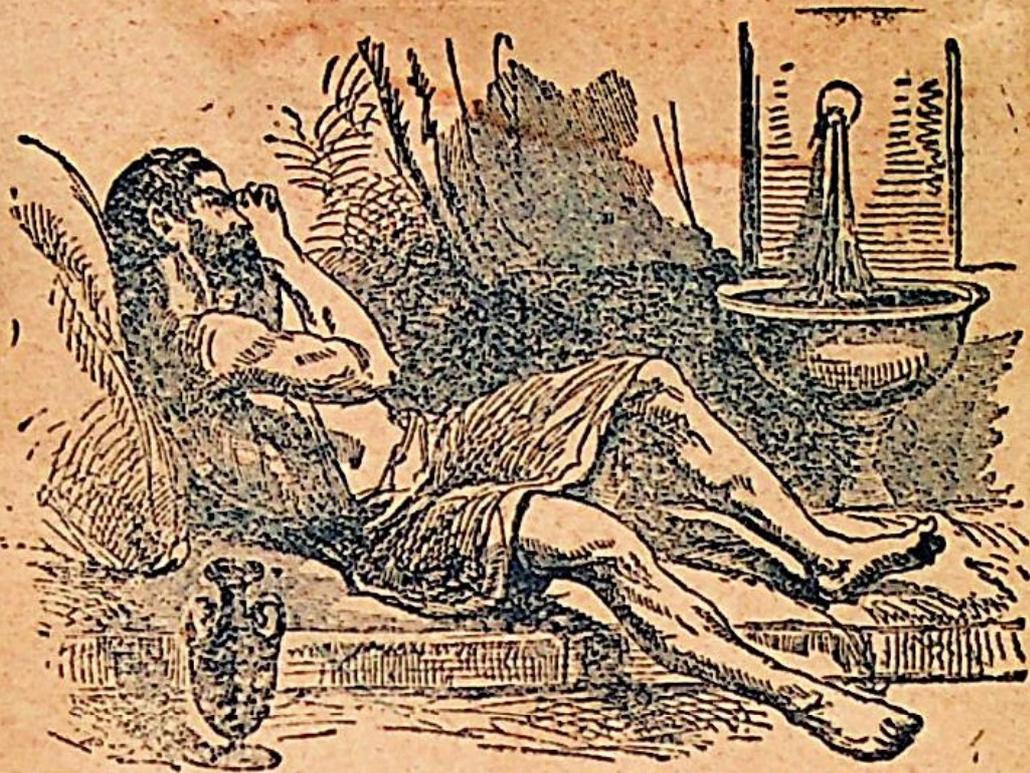


مجموع دیوان گمان



ای کس خود خواهان و خون خواران
عصر طلائی در اینجا بودند و از مشاهده
این دارالمجانین عبرت میگرفتند زیرا آلات
و ادوات جنگی و مجسمه و اوراق سیاه جنایت
کار و اعمال سیداسیون عصر طلائی که ملیونها
نفوس بیگناه را شهید اغراض شخصی
نموده اند در اینجا بمعرض نمایش گذارده
شده است نقل (از صفحه ۴۱)

تصنیف و تألیف

صنعتی زاده

طبع سوم

رشت کتابخانه احمدیه

محل فروش } طهران بین الحرمین حجره محمد حسین
مروج کتابچی

کتاب

مجمع دیوانگان

بسم الله الرحمن الرحيم
 پروردگار منزه
 ۱۳۱۲

خلاق مجنونانند و مجنون مائل است

«سعدی»

تالیف

صنعتی زاده کرمانی

رشت - کتابخانه احمدیه

طهران - بین الحرمین حجره

آقا محمد حسین مروج کتابچی

جلد فروش

رشت مطبعه فردوس

بنام خداوند بخشاینده مهربان

در کار الهجانین

در یکی از روز های اواخر حوت روز نامه فروشی
گذرش بخوابان دارالمجانین افتاده فریاد میزد روز نامه
تقویم سال نو . فریاد روز نامه فروش به محوطه
دارالمجانین رسیده دیوانه را بصرافت خریداری تقویم
سال نو انداخت سپس چند نفر از دیوانگان را با
خود همراه و مساعد نموده نزدیک دیوار آمده یکی
قلاب زده دیگری ببالای دیوار رفت بآرامی روز نامه
فروش را صدا زد و گفت یک عدد تقویم سال نو باروزنامه
های امروز به ازای دو کاسه مس میخرم روز نامه فروش
چون این معامله را مقرون بصرفه بدید روز نامه
ها و تقویم را بریسمانی که از بالا پائین انداخته بودزد
بسته و برفت و دیوانه کان آن را بالا کشیده و در
گوشه پنهان نمودند

این کار بطریق انجام گرفت که بر احدی از
مستحفظین آشکار نگشت و چون شب در آمد مستحفظین
دیوانگان را باطاقهای خودشان جای دادند روز نامها
و تقویم بدست دیوانه که قدی رسا و شانهای گشاده
و بازوانی قوی داشت و آثار ذکاوت و هوشیاری از
ناصیه اش ظاهر و میان دیوانگان معروف به پهلوان
شده و بواسطه لجاجت و اصراری که در هر امری
داشت بر سایرین مقدم بود افتاد

پس از مطالعه روزنامه با یک تبسم یاس آمیزی
تقویم سال نو را گشوده و در صفحه سه تقویم اول حمل
را روز جمعه ۱۵ شعبان نوشته دید قدری فکر نموده
و گفت آری پانزده روز دیگر عید نوروز است اولین سال
نو تا چه اندازه سعادت مند هستند آن کسانی که برخلاف
ما آزادند انسان تا مریض نشود نعمت سلامتی را نمی
داند و تا فقیر نشوند نعمت غناء و نمول را حس نمی
کند آری تا محبوس نگردد بلذت آزادی و استنشاق

هوای آزاد بی نمیبرد کسانی که آزاد هستند کجا فکر
 محبس و شدائد آنرا دارند من و این عده بیچاره در
 این چهار دیوار محبوس گشته بجز دروغهای بی سر و تهی
 که مستحفظین بما میگویند چیزی نمی شنویم چه نیکو
 بود که ما را آزاد نموده و بحال خود میگرداند و یا
 لا اقل از این روز سال این عده بدبخت را آزاد نموده
 امجد آزادانه بمنظور شکفت انگیز طبیعت توجه میگردیم
 نه نه این کار را نمیکنند بجز خنده و استهزاء جوابی
 میدهند ای کاش این تقویم سال نو بدستم نیافتاده بود و
 ای کاش سواد نداشتم زیرا مدتی بود که بکلی ایام و
 روز و ماهها را فراموش نموده بودم ولی یاد آمدن عید
 نو روز مرا بی طاقت کرده سپس ساکت شده و تبسم
 مختصری در چهره اش ظاهر گشته و چند نفر از دیوانگان
 را بزنبک خود خواند دیوانه ها چون بمزدیکش آمدند
 گفت آیا میدانید که ۱۵ روز دیگر عید میرسد دیوانها
 گفتند مقصودت چیست گفت مقصودم اینست که ما

میتوانیم در روز عید مثل سایرین آزاد باشیم دیوانه ها
گفتند چطور مگر ممکن است گفت آری ممکن است اما
یاك شرط دارد و آن اینست که همه موقتا عاقل شویم
دیوانه ها گفتند این کار مشکلی نیست پیرگفت در این
صورت شب عید عده مستحفظین کم میشود و چند نفری
هم اگر باشند آنها را میتوانیم در این اطاقهای خودمان
محبوس نموده آزادانه فرار کنیم همه بر این رای تحسین
نموده و مقدمات عاقل شدن را شروع نمودند



شب بود باد و طوفان شروع شده تمام ساکنین شهر بگوشه
خزیده بودند در معابر کسی عبور نمیکرد حتی سگها
هم که بایستی دعوو نموده بمحافظت منازل صاحبان
خود مشغول شوند متواری بودند گاهی هوا آرام گشته
ولی صدای هولناك و عد زمین و آسمان را می لرزاند
گاه گاهی که برقی از سمت یسار میجهید عمارات شهر
و درختان خشکیده عریانی گه در حرکت بودند دیده میشد

در همین مـوقع دیوانگان بر حسب نقشه که
 کشیده بودند در خیال فرار افتاده و قبلا یکی
 از آنها بر حسب دستور پیر خود را مدهوش نموده
 و مرده خود را ظاهر ساخته بود غفلتا فریاد دیوانگان
 بلند شده که آه یکنفر سگته کرده و چند نفر مستحفظ
 برای تجسس باطاقهای دیوانگان ریختند فورا
 دیوانگان اطراف آنها را گرفته و باریسمانهاییکه
 قبلا تهیه شده بود پاها و بازوهای مستحفظین را
 محکم بسته و در اطاقهای خود محبوس نمودند
 و بعد آزادانه از در بزرگ دارالمجانین بدون آنکه
 بکسی دوچار شوند جفتک زنان و غریبه گمان خارج شدند
 هوا هم صاف شد از آن باد و طوفان اثری باقی
 نماند ابرهای متراکم شده معدوم شدند ماه هم
 سراز افق درآورده در پرتو روشنائی ماه دیوانگان
 لخت و عور هیاهوی غریبی برپا نموده یکی رفیق خود
 را گاز گرفته و ان لگد انداخته یکی گریه میکرد دیگری

میخندید و بلا اراده از شهر خار ج شده و طی طریق مینمودند

﴿ در کنار چشمه آب ﴾

در نیم فرسنگی شهر چشمه آبی صاف و گوارا
میگذشت بر اطراف آن چند درخت چنار و درختان
بید و توت سایه انداخته بود تقریباً این محل
بمسافرین و استراحت چهار پایانی ککه از آن سمت
عبور میکردند تخصیص یافته بود در حوالی این
نهر بجز کلبه درویشی منحنی که پشت پا بدنیا زده
و روز و شب بعبادت مشغول بود و بمختصر قوت
لایموتی که از مسافرین باو میرسید زندگانی میکرد
آبادی دیگر وجود نداشت

در این هنگام شب درویش را حاجت بآب رسید
پس صبوی خود را برداشته بنزدیک چشمه آمد
نفلتا بخود لرزید. عده لخت و عور در حالتیکه
از هر یک حرکاتی عجیب و غریب و صداها می
مهیبت استماع می گردید در اطراف خود مشاهده

نمود بی چاره راه فراری بجز رفتن به بالای درخت
 ندیده و بدرخت بالا رفته و از وحشت می لرزید

دیوانگان در اطراف چشمه حلقه زده
 و بحركات خود ادامه داده و حقیقتاً اگر هوشیاری
 هم آنجا بود از وضع و حرکات آنان دیوانه شده
 و از خنده روده بر میگردید

در میان این عده پیری زنده دل ساکت و صامت
 بگوشه نشسته و سخنی نمی گفت و از اوقاتی که
 او ابدار المجانین آورده و در ابتدا کلمه بر زبان
 جاری نساخته و سکوت را نمی شکست و همین
 جهت همه او را پیر لال می گفتند و در این شب
 منظر قشنگ و داربائی دامنه کوه و مرغزار سبز
 درخرمی که در جلو آنها واقع بود او را بیاد آرای
 انداخته و خیالات و افکار فراموش شده اش سر بلند
 نموده و امجد بلبل صبر و شکیمائیش در مقابل تصمیمی
 که گرفته بود (ابتدا سخنی نگویید) مغلوب میگردید

و بالاخره برای آنکه دفعه دیگر نگفتنی ها را بگوید
روی را بپهلوان نموده رکعت ای رفیق مگر نه آنکه
قبل از فرار از دارالمجانین باهم عهد بستیم که در این
آزادی اگر موقتا هم باشد ترك دیوانگی را نموده و
عقل شویم این رفقا چه میکنند از داد و بیداد و این حرکات
چه تمتعی حاصل میشود پهلوان که منتظر نبود پیر لال
سخنی بگوید از این گفتار اقلانه پیر لال خوشحال
گشته و برای اجرای میل پیر کربان دو نفر از دیوانگانی
را که زیاد آشوب مینمودند گرفته و فریاد زد چه می کنید
اینجا دارالمجانین نیست اوقات ما شریف است نباید
بی جهت وقت را ضایع کرد دیوانگان چون لجاجت و
استقامت او را می دانستند همه ساکت شده و سرها را
بزیر انداخته و خاموش شدند

سخنران پیر دانشمند

در اینجا پیر سکوت را شکسته و گفت تا بحال شما
آهنگر مینمودید که من املا لال هستم اما چنین نیست

چون مستمعی را برای شنیدن سخنان خود در این محیط ندیدم از سخن گفتن دم فسر و بسته و در دارالمجانین گوشه انزوایی را اختیار کردم اکنون که خود را در محیط آزادی مشاهده مینمایم که اطرافم را اصحاب ذوق و صفا فرا گرفته اند برای آنکه بر رفع کدورت خاطر شما پردازم شمه از هزار يك آنچه دانسته و آگاهم بر شما بیان نموده و امید وارم از این آزادی موقتی که حاصل نموده ایم نتیجه گرفته شود و نیز این مطالب پوشیده نماند که اگر بخواهیم این عید را بخوشی و خرمی سر کنیم باید وسیله بدست بیاوریم که از خیالات گوناگون و افکار مشوشی که ما را احاطه نموده صرف نظر نموده و بتصورات دیگری پردازیم اما حس میکنم که میان ما يك غم والم و گرفتگی خاطرې بجهت آنکه بدیوانگی معروف گشته و در گوشه مجبوس گشته ایم حکم فرما است تنها ما گرفتار این بد بختی نیستیم بلکه تمام این جامعه دچار بحران و سرگیجی

غریبی هستند واضح تر بگویم همه جا دار المجانین
 است این جامعه و این محیط که بخیال ما سایرین در
 آن زندگانی مینمایند يك محبس تنك و تاریکی است که
 فضای آن ظلمتگده بدرجات زیاد از محبس دلگشای ما
 یا دارالمجانین تنك تر و تأثر آور تر است و عقول
 بشری در این ظلمتگده محبوس و مقید است و بقیود
 و حدودی پای بست است که میتوان گفت در روی
 زمین کنون يك شخص آزاد و يك تن شاد وجود
 ندارد بی چاره انسان در حالیکه دست و پا باز و زبانش
 آزاد است عقلش در این محبس بحالت سگته و فلج
 افتاده اغلب قوای عقلانی خود را بواسطه اهمال و اعمال
 سوء بی کار و یابید کاری مشغول داشته و اگر نادرا
 فردی احساس این احتباس را نموده و برای آزادی
 خود کوشش کند حکم خس دریا را دارد ناچار هر جا
 امواج محیط و طوفان اقیانوس جامعه برود آنهم همراه
 ایشان است عجباً انسان با وجود چنین حبس سختی

احساس زحمت نمیکند و در فکر رهائی خویش نیست
 اگر غرضهای شخصی و این نظریات پست را با هم کنار
 گذارده و متفقا در مرحله علم و ادب و گرفتن نتایجی
 که مقرون بصرفه عموم باشد قیام مینمودند هر آینه این
 محبس تنك و تاريك و این بیغوله مهیب مبدل به بهشت
 برین میگذشت آری ای دوستان و ای مقدمان تنها ما باین
 بلیه و این شهادت گرفتار نیستیم بلکه از شاه و کدا
 و فنی و فقیر در دریای ضم و اندوه نوظنه و رند اما
 روزگار همیشه بر يك منوال نبوده و نیست گاه گاهی
 نوع بشريك جست و خیزهایی که موجب تغییرات عمده
 در وضع زندگی توده عمومی می شود مینماید که
 فرسخها عالم را باتیه روشن و امید بخشی نزدیک می
 کند اینك فردا روز عید است و در اینجا وسایل تفریح
 و تفرج و انذیه که معمول اعیاد است وجود ندارد من
 بوسایل معلومات و تجربیاتی که در علم مقناطیس و مانیا
 نیزم دارم در خیالات و تصورات شما تصرفات نموده

و روح حاضران را بیک فضای آزادی که حقیقت
 آزادی و سعادت نوع بشر در آنجا سایه انداخته صعود
 میدهم ایا بر این مسافرت که من نام آنرا مسافرت روح
 روان میگذازم موافق هستید تمام حاضران گفتند بلی بلی
 پیر مجددا مداومت بسخنان خود داده گفت اما
 قبل از این تصمیم ناگیرم که مقدمه برای این مسافرت
 بیان کنم زیرا عجایب و عرائبی که بخاطر شما در فضای
 فوق الذکر میگردد همه در امروز اغراق آمیز و قابل انکار
 بنظر میآید بک نظری بقرن حجری و زندگی نوع
 بشر نموده وضعیت بدبختی و ایام وحشیگری و وحشت
 آن روز کار را بخاطر بیاورید فرض کنید در آنروز شما
 هم در جزو عائله بشری زیست مینمودید همان عوالم و
 همان غواطف را هم داشتید معلومات شما محدود بود
 در این صورت اگر کسی بشما میگفت قرنی پیش خواهد
 آمد که آن قرن موسوم بقرن طلائی خواهد بود به کلی
 دنیا و این زندگانی فرق میکند نوع بشر موفق میشود

در هوا طیران نموده و یا در اعماق دریا سیر می کند
 شما چه تصور می نمودید آیا نمیر از آنکه اظهار
 کننده را دیوانه می پنداشتید زیاد دور نرویم کالیله
 (Galileh) همان دانشمند ایتالیائی که در چهار صد
 سال قبل گردش کره زمین را بدور آفتاب اظهار نمود نه
 آنکه بواسطه قصور عقول و ادراک نوع بشر او را متهم
 بدیوانگی و تکفیر نموده و در حبس انداختند و آخرین
 دفعه او را از حبس بیرون آورده و بیادش دانشمندی
 به دایرش آویخته سوختند و نیز کریستف کلمب همان
 قائد بزرگ کاشفین که نصف دنیا را که مستور از انظار
 بشر بود منشف نمود و را بیکان بدست عزیز آن بلا جهت
 دنیا سپرد محبوس و مقید گردید

مختصری بر مقدمات آنچه میخوانم بگویم مطلع شدید

دو هزار سال بعد

اینک قواء و حواس خود را مستعد کرده و افکار توهم
 آمیز مشوش خود را وداع کنید تا من خرق زمان و

مکان کرده در آن واحد تمدن و ترقیات دو هزار سال
بعد را مشهود شما نموده و پایه پست تمدن پوچ و علوم
ناقصه و صفایع انسان کش دوره طلائفی را بالنسبه باین
دوره بر شما هویدا سازم من بعملیات خود شروع میکنم
برایران اینک شما در شرف حرکت بوده و بایستگاه
شمندفر سریع السیری دارید سوار میشوید که دو هزار
سال را بیک چشم بهم زدن طی مینماید

شرایط این سفر . ترك افکار کنونی . خلع عادات و تقلید
اثاثیه این سفر . تصفیه طبیعت تزکیه قواء تقویت

احساس ترویج روح

قیمت بلیط این شمندفر . خیر خواهی نوع بشر
مخاطرات سفر . سوء ظن . اخلاق ناستوده . کهنه
پرستی ظمع و حرص غرور و مستی افتخار بحسب و
نسب غرور علمی ثروت پرستی

آگاه باشید اگر بیکی از این صفات رذیله متصف
بوده و با خود در این مسافرت داشته باشید بید ترین

طریقی روح شما مجسمه عذاب و جهنم خواهد شد
 الحال هر کس در خود چنین قوه و قدرتی که باین
 مسافرت اقدام کند دارد دست خود را بلند کند عده
 دستهای خود را بلند نموده و پیر با چشمهای جذاب خود
 که گویی آتش از آنها میریخت گفت چشمهای خود را
 هم گذارید در این مسافرت آنچه سیاحت و تفریح و
 مجالست مینمائید از دو هزار سال آتیه میداشد و هر يك
 بنوبه بر حسب تعلیمات من باید آنچه مشاهده میکنید
 بیان نمائید چشمهای مسافرین بسته شده و هر يك بر
 حسب تعلیمات پیر سه نفس بلند کشیده و بخواب رفتند
 پیر روی خود را بجوانی که معروف به همان
 نمره ۱۵۲ دارالمجانین شده بود نموده و گفت بروید
 بمرکز کل عالم و آنچه دیدنی و تماشائی است بیان
 کنید . جوان تبسمی نموده گفت من بهر طرف گه
 نظر می کنم مرکز است بگدام مرکز توجه کنم پیر گفت
 الساعه در کجا هستی جوان گفت من در مقابل شهری

هستم که نظیر این شهر حتی در قصص و روایات هم
نخوانده و در تصورم خطور نگرده پیر سؤال نمود از
کسی اسم این شهر را سؤال کنید ۱۵۲ گفت سخنان
مرا آنها نفهمیده و منهم چیزی نمی فهمم پیر گفت
عجبا تو در دوره افتابی داخل شده‌ای و هنوز اظهار
ضعف و کندی مینمائی باید آنچه میگویند بفهمی و
فورا بگوئی جوان گفت متدرجا بلغت اینها آشنا
شده ام اما اعتاد باین نوع سخن گفتن نندنبوده‌ام و لغات
ساکنین این دوره بسیار تغییر کرده و باندازه سهولت
و سرعت در صحبت داشتن و نوشتن داده اند که
چنانچه ما یکساعت حرف بزیم اینها در چند دقیقه
آن مطالب را بیکدیگر میفهمانند خلاصه این ماهوره
نام مخصوصی ندارد فقط تمام ایالات و ممالک دنیا
از روی نمره تعیین می‌شوند این شهر از بلور و چینی
بقسمی ساخته شده است که مستحفظین امنیت عمومی
از بالای شهر تمام حرکات ساکنین را مشاهده می

نمایند و بهمین واسطه جنابتی واقع نشده و عموم در آسایش اند. اکنون من رسیدم بمیدانی که در وسط شهر واقع میباشد در اینجا اخلاق و روحیات ساکنین این شهر آشکار است لباس زن و مرد یکی است و امتیاز مصنوعی و ساختگی از میان جنس بشر رخت بر بسته کلاه اصلا وجود ندارد فقط موهای سرها بوضع طبیعی تربیت یافته که کار کلاه را می کنند. لباسها عموما کشاد و بدون استراست زیرا لباس تنگ مخالف حفظ الصحه میباشد و اصلا جامه های عموم بدون آنکه دست خیاط بآنها بخورد دوخته از کار خانجات بیرون میآید قد و قامت مردمان این شهر با مردمان دوره ما فرقی ندارد لکن عموما وجیبه و شمایل آنها نقصی و حسن آنها کسری ندارد در این شهر يك نفر نابینا يك فالج يك کر یا ناقص الاعضاء دیده نمیشود چهره ها همه گشاده و خوشی و مسرت و انبساط خاطر از چهره همگی ظاهر و آشکار است.

غصه و اندوه در این شهر و در بین این توده عظیم
نیست و علت العال نم و غصه که طمع و آز و حسد
است در اینجا معدوم گشته است چرا که ساکنین
شهری که همه فعال و کارکن و معتاد بورزش اجباری
بوده و یک اداره مختصر عمومی ضامن و متکفل تمام
ضروریات زندگی عموم باشد بدیهی است که بچنین
سعادت نایل خواهند شد کار هر شخصی معین بدون
آنکه محرکی داشته باشد کار خود را به بهترین اسلوب
سلیقه انجام میدهد همه مخدوم اند. کارهای پست به
وسیله آلات و ادواتیست که بقوه حرارت آفتاب و موج
هوا میگردد فقط دست انسانی در این دستگاه متعدد
وسیع فرمانفرما است راستی جنس بشر در امروز عموماً
بر کرسی سعادت و فرمانفرمایی نزول اجلال نموده
و هیچ فردی از افراد سمت محکومیت و زیر دستی
ندارد و مواد و قوای طبیعی محکوم و مسخر انسان
واقع گشته و امروز است که عموم افراد بشر بر

عرش ربوبیت خود نشسته کوس لمن الملکی را میکوبد
حرارت آفتاب را تسخیر و در مخازن ذخیره
نموده است



جزر و مد دریاها را رایگان از دست
نداد بوسیله آن چرخ های عظیم الجثه را
بحرکت درآورده است

جزء لا یتجزاء را منکشف نموده پایه جرثقیل را
مرتفع ساخته است

اشجار را باشکال طبیعی تربیت کرده بستان خویش
را کتاب هندسه ساخته است

نباتات را بقالبی پرورش داده که مواد فضولی باقی
نمانده و سر تا پا ماده تغذیه شده اند
بکوفتن و بیختن و پختن و جائی رفتن احتیاجی
نمانده است

ر یا حین و گلها بقسمی نشو و نما یافته که هر
کدام در گلستان خود ماهی درخشنده و خورشیدی

تابنده شده اند

مساوات مواسات مواخات یگانگی يك رنگی راستی
درستی سرمایه سعادت عمومی ساکنین این شهر است
منازل همه بلورین بر يك وضع ساخته و پرداخته
شده و فقط و فقط در نمره از یدیکر ممتازند
تغذیه اهالی فقط به جوهریات می باشد و
بالمرة فضول و عرق و کثافات وجود ندارد خوردن گوشت
غیر طبیعی و بسی مکروه است

منازل و خیابانهای و سیم و پهناور بوسیله تلمبه
هائیکه متصل بمخازنیکه پر از هوای متراکم است در
اندک ساعتی صاف و پاک میشوند

در موقع لزوم بماشین های عظیم الجثه باران که در ساحل
اقیانوس های پهناور نصب شده حکم بنزول باران شده کشت و
زراعت و گلستان و بوستان را آبیاری میکند
بر عنان اختیار فصول در دست و اقتدار انسان
است هر موقع موسمی را بخواهد بازندک لمحۀ هوا و

فضار را تغییر میدهد چنان که هوا گرم است در بچه
مقابل مجاری هوای متصل بقطب شمال یا جنوب باز
نموده و با اعتدال هوا موفق میگردد

چنانچه هوا سرد است روزانه مقابل مجاری خط
استواء باز مینماید از همه بالاتر و از آن تر بقوه حرارت
آفتاب اطاق خود را میگردداند

تمام چرنده و پرنده و خزنده و درنده در این دوره
شاد و هر کدام در حدود معینه خود زینت مینمایند

اداره صحت و سلامتی ضامن سیصد سال عمر است
قواء و مواد طبیعی موافق قانون طبیعی مسخر و منقاد
افراد انسان گشته عمر طولانی و طول جوانی و سر
سبزی زندگانی امر عجیب و کاری نادر نیست ماده الحیوة
یا جزء لایتجزا که ماده المواد است منکشف و پرده
استتار از چهره برداشته و پا بدایره استخدام انسانی
گذارده است علت فاعلی حیاة و مهمات کشف و تا
اندازه توانسته اند مواد حیاتیه را قوی و سلولهارا از

فساد نگاهداری کنند

هرچه بخواهم از حسن اخلاق و آداب معاشرت
ساکنین این شهر بیان کنم زبانم قاصر است مثلی است
معروف در بین ما که میگویییم بهشت آنجا است که
آزاری نباشد واقعا در اینجا بجز مهر و محبت چیزی
خلق نشده ادارات بر طول و عریضی که بجز اتلاف
مال و جان مخلوق ثمری ندارند در میان نیست نه کسی
باج گذار و نه کسی باج دهنده است منتها کسانی که بر
خلاف قوانین معموله دنیا مرتکب خلاف و جنایاتی
میشوند آنها مالیات میدهند چرا که دوائر مختصره
دولتی و لشکری مخصوص همین اشخاص تشکیل یافته
خلاصه کلام آنکه کلیه امور ساکنین این شهر بر ده
قسمت منقسم شده است و این مؤسسات را دوائر
عمومی خطاب میکند

دوائر عمومی

قسمت اول اداره استخدام آفتاب

- | | |
|------------|--|
| قسمت دوم | دائرة تغذیه روحانی و جسمانی |
| قسمت سوم | دائرة معلومات عمومی |
| قسمت چهارم | دائرة کواکب و سیارات که بمنزله وزارت خارجه عصر طلائی محسوب میشود |
| قسمت پنجم | دائرة شمیستی و زراعت |
| قسمت ششم | دائرة ارواح |
| قسمت هفتم | دائرة اکادمی |
| قسمت هشتم | دائرة صحیه و تزئید عمر و ورزش |
| قسمت نهم | دائرة حقوق و اخلاق |
| قسمت دهم | صنایع و فنون مستظرفه |

منظره جبال لبنان

پیر سؤال نمود آیا تمام دنیا باین ده قسمت اداره میشود نمره ۱۵۲ گفت خیر کلیه دوائر عمومی هر شهری بده قسمت منقسم شده است و مرکز دیگری برای این دوائر به جز در هر سال که در کوه لبنان را پورت کلیه عالم خوانده می شود وجود ندارد و

مسؤل هر اداره و هر شهری روز عید نو روز در
گنفرانس عمومی عالم حاضر شده کشفیاتی که بتدریج
در مدت یکسال شده است بمعرض افکار عمومی میگذارند
پیر گفت بسیار خوب اینک بیدار شو ۱۵۲ بیدار
شده و با وحشت و اضطرابی تمام باطراف خویش نظر
دوخته حالت جنون و انمائی باو دست داد پیر فوراً
او را حکم بنجواب رفتن داد

و سپس نمره ۵۷ را مخاطب ساخته گفت در کجا
هستی ۵۷ گفت منمهم از بانهای مصنوعی گرفته و در
مجارسی هوا با سایر مسافرین بجبال لبنان در پرواز
هستم پیر گفت بمحل مقصود رسیدی ۵۷ آهی کشیده
و گفت بان چپ مرا درست نصب نکرده بودند نزدیک
بود از هوا پرت شوم مامورین هوائی باصلاح آن
پرداخته و پس از ده دقیقه دیگر خواهم رسید
پس از ده دقیقه سکوت ۵۷ بسخن آمده و گفت
اینک منظره دلربا و قشنگ کوه لبنان است که چشم

مرا خیره و از پیش رفتن عاجزم کرده است و از
حیرت و تعجب قدرت جلو رفتن ندارم گویا در هوا
کبوتری معلق هستم که نه پیش میروم و نه پس سایر
عابرین در اطرافم جمع شده و مرا تماشا مینمایند
و گمان میکنند که نشاط عید و انبساط نوروز مرا
وادار نموده که در هوا بجای پرواز رقص کنم
پیر منقلب شده و گفت خیر تو از آنها کمتر نبوده
و بیشتر باین منظره قشنگ و عجائب و قرائب این
جشن آشنا هستی پیش برو اندیشه نداشته باش بسیار
خوب من جلو میروم گویا ابر شفافی محیط و هوای
لبنان و شامات و اطراف آن را احاطه کرده است و
بیک نظم و ترتیب و اسلوب دسته دسته از مشرق و
مغرب و شمال عالم باین محیط میایند صدائی بجز
جریان هوا استماع نمی شود. ملیونها نفوس در این
سر زمین حضور بهم رسانیده تو گوئی همه را مهر
خواموشی بر دهان نهاده اند همه منتظر رسیدن ساعت

رسمی و افتتاح جشن هستند بوی عطر شامه را مست
نموده و هوای امروز این محیط مرکب از گسیژن
عنبر و عود است

ده سالون بزرگ برنگ آسمان که هر يك چندین
طبقه دارد و هر کدام سه فرسخ طول و عرض دارد
و در تمام نقاط و کنار آن راه های شمندر هوقتی
کشیده شده است ساخته شده . این سالونها مخصوص
برای قرائت و کنفرانسهای ده قسمت مهم د و اثر
عمومی فوق الذکر بنا شده است

واردین فورا بحرّت مخصوصی بالهای خود را باز
نموده و بشکل صندلی تشکیل داده بر آن جلوس می
نمایند منهم بسایرین تاسی تموده

— ﴿ گرفتاری ﴾ —

و در کنار دختر می پری چهره زیبا رعنا ملیح
که صدای ملام لطیفی دارد و سرایا بپیراهنی آسمانی
رنگ نك ملبس شده است نشستم

آه آه چه دقیقه خوشی و چه وقت دلگشی او تبسم می
کند اما نه او و نه من میتوانم سخنی بگوئیم يك شرم
و حیاء مفرطی سراپای این دختر را فرا گرفته بهجت
و سرور از سیما و چهره اش مترشح است بگذارید
بگذارید من این شعر را در وصف این فرشته آسمانی
بخوانم

آفتابی تو و من ذره بیمقدرام

بوسه از گل روی تو تمنا دارم

عجب عجب چرا این دختر اینطور عصبانی شد
مامور تنظیم را صدا میکند مامور آمد بر بازویش
نوشته شده است مامور تنظیمات

دختر اشاره بمن نموده و میگوید این مرد اجنبی یا
دیوانه است اولاً میگوید تو آفتاب هستی و من ذره
بیمقدار آدمیکه عالم است و میداند قطار و محیط و
قوة حرارت و جاذبه و سایر خصوصیات آفتاب تا چه
اندازه است چطور مرا با آفتاب تشبیه میکند و بچه

جهت خودش را که يك هم چنین تنه بزرگی دارد و
مرکب از ذراتی است که کسی شماره آنها را نمیداند
ذره بیمقدار میخواند این مرد میگوید تو گل هستی من
کجا گل هستم من انسانم و گل نبات این شخص
جنون دارد

مامور جنائی از من سؤال میکنند که آیا این سخنان

را گفتمی

من میگویم با کمال ادب يك بیت شعر شیرین و
دلنشین و مناسب حال تقدیم خانم کردم

مامور میگوید شعر کجا شیرین است شعر چگونه

در دل می نشیند چه مناسبتی دارد تقدیم یعنی چه

من میگویم آقا پس شعرای عالیقدر که نام آنها تا

ابد الدهر مانده است هزار مرتبه عقاید خود را بیشتر

و پیچیده تر در این گونه لافها پیچیده اند

مامور نظر مخصوصی بمن دوخته میگوید حقیقت

و راست کوئی چه ضرر دارد که انسان این طور وقت خود را

تلف کنند این عقیده و سخنان تو در دو هزار سال قبل
معمول بوده و لازم است که تو را برای معالجه بدار المجانین
ببرم اینک روانه شو

واقعا گذارش حالم پس مضجک و خنده آور است زیرا
خسر الدنيا والاخره در آنجا دیوانه در اینجا هم دیوانه
اینک من با ماهور مز بور بطرف دارا نه جانین رهسپار
شدیم خدا حافظ

— آغاز جشن —

پیر نمره ۳۶ را مخاطب ساخته و گفت کجا هستی من
در جنب شرقی سالون مجلس اکادمی هستم : چه
مشاهده مینمائی ؟

در اینجا دست توانا و صنعتگر و نقاش انسانی بساط
عجیبی گسترده بایک اسلوب نقاشی تمام سطح اراضی
لبنان و شامات را منقش و مصور نموده کلهها را بقسمی
مرتب کرده اند که کوئی کتابی مصور را گشوده
و صفحه از بدایع و فنون ظریفه نقاشی را بعالمیان

ارائه میدهند

تمثال مرد بزرگ و دانای شهیری را که مخترع
و کاشف طریقه جمع حرارت آفتاب است در میدان
مقابل سالون اداره استخدام آفتاب با کله‌های
الوان بر روی قسمتی از سطح زمین نقش بندی نموده‌اند
اینک مخبر عمومی شهر باوازجلی میگوید (آغاز جشن
نوروز (۲۵۹۴۱) از تاریخ پیدایش تمدن بشری
شروع میشود

سپس هوزیک هوایی که بقوه برقیه کار میکند مترنم
شده عموم دفعتا واحده بهیئت اجتماع برخواسته
پاکوبان دست افشان شروع برقصیدن نموده‌اند. اینک
منهم میرقصم باوجود این که شصت سال از عمرم گذشته
است هرچه میخواهیم خود داری کنیم ممکن نیست چه بگویم
خونم بجوش آمده حقیقتا جوان شدم خون مسرت دوره
آفتابی بمنهم تذریق شده و هم رانک جماعت شده و معنی
زندگانی و سورو سرور از سر تا پای من میریزد و همه باهم

این تصنیف را میخوانیم

ما آدم هستیم . اشرف مخلوقات هستیم . راستی
و محبت روش ما است . علم نگاهبان ما است . برادری
با همه ، نسب ما است . برابری با همه حسب ما است .
اینک قص تمام شده و درهای سالوهای دوائر عمومی بروی
عموم باز است بکدام یکی از دوائر روم ؛ پیر گفت بروید
بدائرة اکادمی

﴿ زبان فرشتگان ﴾

بسیار خوب اینک از تمام اصناف و اشخاص مختلف

در این مجمع بزرگ پذیرائی میشود

دختری امروز راجع بگفتگو و نوشتن کفرانس

میدهد در وسط این سالون بقوه تلمبه های عظیم آبشاری

بدستور کفرانسه ساخته شده و از ریزش آبهائی که بزوی

آلات موسیقی میریزد الحان و نغمات دلکش که موضوع آن

این است

(از همه چیز بالاتر عقل است)

« در جلو این معبود بزرگ سجده کنید و باخضوع
و خشوع باشید »

« معرفت با آنکسیکه این موهبت بزرگ را بنوع بشر عطا
فرموده ممکن نیست (مجال است) و تا ابدالا با ددر
این معما چشم گوش مابسته است و کسی را قدرت تکفیر
نیست و نخواهد بود)

کمفرا نسه پس از خاتمه درود و سرود آغاز سخن کمتن
کرده میگوید چون بیخ و بن دو درخت کهن سمی طمع
و حرص بقوه عالمیه از دوره ما کشیده شده و میکروب
ها ئیکه از این درخت تولید شده از راه تنفس داخل
خون انسانی شده مایه فساد اخلاق افرادی و اجتماعی
شده بود بکلی از صفحه گیتی زائل گردیده بواسطه
غرس نهال مساوات و مساوات روح مسرت و بهجت
در کالبد جامعه مادیده خوشبختانه در همه چیز مسرت
داریم چه شده که لهجه ما همان شیوه فرسوده گذشته
گان را دارد . خوب است بعد از این گفتگو و لهجه

ما بانغمه سرائی هم اهنك باشد . من در این موضوع
زبان ساده عمومی که آنرا موسوم بزبان فرشتگان نموده
ام و تمام لغات و جملات آن بانغمه و آهنك مخصوص
اداء می شود برای نمونه دو معروض افکار میگذارم

رئیس زنك زده میگوید مسرت بی اندازه مایع افسردگی
و پژمردگی و کاهلی میگردد مگر تومار گذشتگان را
فراموش کرده اید هر ملتی که منعرض شد علت العلل
انقراضش همان مسرت عمومی و عیش و عشرت دائمی
بوده است . خواهر عزیزیم ما باید وقتی هم داشته باشیم
که مسرت نباشد درست است غم نداریم و همه مسرت داریم
لیکن در صورتیکه فکر ما کار ما غور در مسائل علمی
که مینمائیم همه بطور تفریح انجام مییابد چه لزومی
امیختن لهجه بانغمه دارد . حضار تماماً موافقت نمودند
ولی از گوشه و کنار زمزمه هائی بلند گردید که آینده
در اطراف این مسئله باید غور شود

مجداً جوانی میخاهد کنفرانس بدهد اینك

بر خواست حقیقتش من از حرفهای انہالذتی نمیبرم
اما آن آب شار نغمه سرائی که آن دختر ساخته است
مرامجذوب نغمات خویش نموده هرچه بادا باد میبروم
کو کش کنم پیر گفت خیر خلاف قائده و قانون ننمائید
آه گذشت من کار خود را کردم به به چه خوب میگوید
« عقل را قائد خود قرار دهید و هر یک بمنازل خویش
رفته و در سعادت و خوشبختی نوع بشر کوشش کنید » آه
واویلا عجب حماقتی کردم مجلس بهم ریخت مردم
بر خواستند نمیدانند بروند یا بنشینند بایستید .
اما فوراً همه درک نمودند که اجنبی این کار را
نموده است و انظار متوجه من شده مامور انتظام بادکتر
عمومی آمده میخواهند مرا بدار التشریح برده مغزم
را تشریح کنند آلات و ادوات عمل یدی و جراحی
حاضر شد چقدر روز گارم مضحك است در آنجا داغ
و درفش و اینجا سیخ و میخ در آنجا ظلم در این جا هم
ظلم اینجا بی چاره اینجا هم بی چاره

عجایب و غرائب دائره فلکیه

پیر نمره ۳۹ را مخاطب ساخته پرسید در کجائی

۲۹ جواب گهت در دائره فلکیه متوقف هستم.

چه مشاهده مینمائی محاذی این سالون بمسافت سیصد

زرع عمارتست مدور که در فضای هوا ساخته شده

است محیط عمارت مزبور شش هزار زرع و قطر آن

دو هزار زرع است عمارت مزبور متحرک و بمنزله ذیج

عمومی است و بهر کجا که بخواهند حرکت میکند

سطح محدب این ذیج که محاذی آسمان واقع شده کویا

لوله تلسکوپ است در این عمارت منازل مختلفی

باشکال هندسی ترتیب یافته که در هر قسمتی از آن یکی

از سیارات را بخوبی مشاهده مینمایند و بهمین واسطه

بنقشه برداری از سیارات و کواکب محتاج نشده اند

چرا که سطح کواکب و ستاره کن همیشه برای مشاهده

ظاهر است

الساعه عالم و دانش مند هیوئی با ساکنین زهره

بوسیله تلفون بی سیم مشغول مذاکره است و زمینه
سخن در طریق ار سال يك شهر طیارى است که
انرا بکره زهره روانه نمایند وهم چنین شهر کوچکی
بنام هدیه به زمین در همین امروز از کره زهره با
تعیین وقت باسم هدیه بزمین حرکت میکند و همچنین
نیز امروز شهر (هدیه بزهره) را وزارت فلکیه
صعود میدهد

پیر سؤال نمود مقصود از حرکت این شهر چیست
۳۹ گفت از هزاران سفاین هوائی که سیاحین کره
زهره را صعود داده تا بحال یکی بزهره نرسیده است
و معلوم نیست که بچه علت در طول مسافرت مفقود
می شوند

بعضی حدس میزنند که عمر مسافرین کافی نیست
و بعضی عقیده دارند آلات و ماشینها ئیکه مخصوص ساختن
هوای مصنوعی است. تکمیل نبوده بنا براین علمای زهره
وزمین مبادله خیالات نموده و بالاخره تصمیم گرفتند

که هریک شهری طیار روانه نمایند که وسایل زندگانی و تصفیه هوا و توالت و تناسل در آنجا بخوبی فراهم گردد. این شهر یکمیل طول و یکمیل عرض دارد و دارای دو هزار سکنه از دختران هیجده ساله و پسران تربیت یافته بیست و پنج ساله است که تماماً در همین امروز بیگدیگر زناشویی مینمایند و در پیرگرام جشن امروز قید شده است که پس از اتمام جشن تمام دانشمندان در جهاول بشهر مزبور رفته و در جشن و عروسی مسافری شرکت نموده و بعد وداع کنند اما شهر نمونه از تمدن و صنایع و سایر آثار کمالیه و خیالیه اهالی زمین است که برسم تحفه بجهت اوان همسایه خود یعنی ساکنین زهره میفرستند و نظر بانکه ساکنین این شهر از جنس اناث و ذکورند هر چند هم مدت این سفر طول بکشد نسل ساکنین این شهر محفوظ و بلکه روباز دیاد خواهد بود و کلیه وسائل زندگانی از قبیل وسائل زراعت و ماشینهای

مختلفه و مطابِع و مدارس را موجود دارد
 راستی اگر من آزاد بودم و مانعی در کار نبود منم
 با ساکنین این شهر مسافرت مینمودم پیر گفت این
 خیالات دور و دراز را ترک نموده اگر اطلاعات دیگری
 ممکن است برای مابین کن ۳۹ گفت توجه تمام
 اعضاء دائر فلکیه در امروز صرف حرکت دادن این
 شهر است و پیشنهاداتی که در امروز اشخاص مختلف



نموده اند در مقابل این امر

عظیم بسیار کو چك بنظر

میاید

پیر سؤال نمود تغذیه ساکنین این شهر را بچه
 و سیله تهیه دیده اند ۳۹ گفت از مواد هیجده گانه
 جو هر یاتی ترتیب داده اند که بغایت سبک وزن و
 کمیت آن بسیار کم است و یک حبان که معادل یک
 خردل باشد خوراک صحیحی است که یک روز یک نفر
 را کافی است و نیز مواد عمده که مایه نشو و نمای نباتات

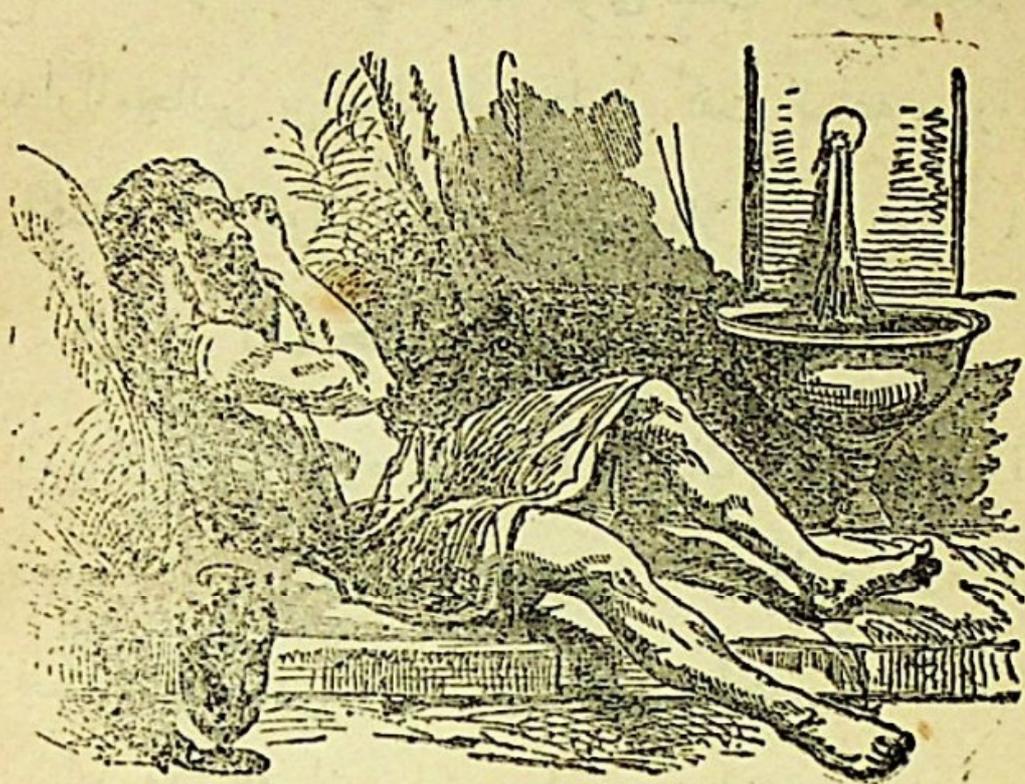
است همراه دارند و بکار زراعت میبرند
واقعاً و ضعیفات غریبی است سادگی از حد گذشته دو
هزار دختر و پسر عروسی میکنند نه مهریه و نه جهیزی در
میان است این تکالیفات معمولی ما که از همان نخستین
قدمی که زن و شوهر بر میدارند از عاقبت اندیشی خارج
و بیك مرحله بد بختی دوچار میشوند معمول نیست الساعه
در جلوی من دختری برای خود همسر اختیار میکند دختر
با قلبی بی آرایش و حیاء و عفتی که از چهره اش نمایان
است ب جوانی که در مقابلش ایستاده است میگوید من خودم
را تاروتیکه زند هستم بتو میسپارم و عقد الفت و محبت
را تمام الحیات باتومی بندم و این کلمات فوراً در جعبه
حبس الصوت ضبط می شود و نیز پسر همین مطالب را
تکرار نموده سپس به دفتر ثبت معاملات رفته عقد زناشویی
را سجل مینمایند در این جا دیگر نگاهداری مقداری کاغذ
پوسیده و قباله و غیره مرسوم نیست و دفتر ثبت معاملات
ضامن کشف فساد کلیه معاملات است

پیرسؤال نمود سایر رفقا در کجا هستند مشارالیه پاسخ داد از آنها در اینجا اثری نیست گمان میکنم آنها را بدارالمجانین برده اند مجدداً پیر گفت الساعه بدارالمجانین رفته و از احوال ایشان کسب اطلائی نموده و با زگو

دارالمجانین عصر آفتابی

پس از دقایقه نمره ۳۹ گفت اینک بدارالمجانین رسیدم اینجا بدارالمجانین مافرق زیادی دارد چه هوائی چه فضائی چه جائی اصحاب ذوق و احباب کمال همه جمع اند عدّه که از سابق و از مردمان همین عصر اند و در این محل معالجه میشوند با ما فرق کلی دارند رویهم رفته من نمیتوانم اینجا را بدارالمجانین بگویم باید اینجا را مجمع عقلا و فضلا دانست اینها خللی در عقل و ادراکشان وجود ندارد و بلکه علتی که برای جنون این اشخاص فرض نموده اند بسیار مختصر است زیرا این مجانین بواسطه آنکه اموری را که بر عهده داشته و انجام نداده اند و یا بواسطه اظهارات بی موقع و غیر لزوم

و پای بست بودن باوهم برای معالجه با این محل فرستاده
شده اند



حقیقتاً اگر مردمان کنونی این عصر در دنیائی که ما
زندگانی مینمائیم وجود داشتند بلاشبهه نام آنها
دارالمجانین میگذارند قسمت عمده از وسایل زندگانی
و اخلاق و آداب عصر طلائی را در اینجا از اعمال
و اخلاق و عادات مجانبین جلوه گرساخته اند ای کاش
این یخود خواهان و خون خواران عصر طلائی در اینجا
بودند و از مشاهده این دارالمجانین عبرت میگرفتند

مشاهدات غریبی مینمایم تمام آلات و ادوات جنگی اعم
از عصر حجری و طلائی در موزه دارالمجانین با مجسمه
مخترعین آنها گذارده شده اوراق سیاه و مجسمه های
جنایت کار و اعمال سیاه سیون عصر طلائی که ملیونها
نفوس بی گناه را شهید اغراض شخصی نموده اند در اینجا
بمعرض نمایش نهاده اند

مشاهده این موزه و سایر اشیاء و یادگار های عصر
طلائی برای ما چندان تعجب آمیز نیست اما مردان
کنونی این عالم تا یک نظر وحشت و هراسی باین آلات
و ادوات نظر میکنند

در اینجا سببیت و درندگی نوع بشر را در عصر طلائی
افزونتر از عصر حجری جلوه گر ساخته اند زیرا بر
بالای موزه عصر طلائی مجسمه مردی را ساخته اند که
بسیار سیماه و چهره محبوب و دلنوازی دارد

و طفلی را تربیت و پرورش داده تا بجائی که بحد رشد
رسیده سپس لوله رولوری را بدهنش گذارده و او را هلاک

نموده است این مجسمه نشان میدهد که مردمان عصر
طلائی با چهره واز و کشاده پسران خود را تربیت نموده
و چون بحد رشد میرسند آنها را شهید هوا و هوس خود
بنمایند

و هم چنین بر بالای موزه عهد حجری مجسمه دو نفر
را گذارده اند که هر يك سنگی بدست گرفته و میخواهند
بدیکری پرتاب کنند

موزه های مختلف و کتابخانهای عظیمی این
دارالمجانین دارد

تمام معالجاتی که در اینجا مینمایند بوسیله اخلاق
ستوده و سخنان محبت آمیز است همه روزه دکترهای
مخصوص دیوانگان را بسالون و سبیل دارالمجانین دعوت
نموده و با کمال ملایمت و نرمی خیالات واهی را از مخیله
آنها بیرون میکنند

برای آنکه نمونه از وضعیت و علت جنون مجانین
این عصر را ارائه دهیم علت جنون چند نفر را

بیان میکنم که دیوانگانی که معالجه می‌شوند زنی است که
شغلش تدریس بوده در موقع تفریح محصلین مختصری از
تاریخ سلاطین جهانگیر را بمزاج برای محصلین بیان
نموده لذا بهمین جهت مشارالیه را بدارالمجانین
فرستاده اند

دیگری پیری است که بعلت نامعلومی مقداری خوراکی
ذخیره داشته است و بهمین واسطه در تحت
معالجه است
دیگری زنی است که مراعات حفظ الصحه را ننموده و
چهره اش زرد بوده و خواسته است ظاهر سازی کند لذا
بصورت خود پودر و سرخاب مالیده و مامورین حفظ الصحه
بر حالش آگاهی یافتند و محبوس دارالمجانین
شده است

دیگری مامور عمومی است که در سر خدمت و انجام دادن
وظیفه خود چرت زده است مشارالیه را بدارالمجانین

آورده و فقط بمطالعه کتابی که در احوال سگها نوشته شده
است او را بوظیفه خود آگاه مینمایند

در ضمن فصول این کتاب ثابت مینماید که این
حیوان (سگ) نخست اداره نظمیه جامعه لشری را قبول
کرده حتی تا اواخر عصر طلائی نیز خدماتی شایان
بعالم انسانیت نموده است

این حیوان در ادای وظیفه خود که اغلب در شب
است هیچ آنی و دقیقه غفلت و مسامحه ننموده است
. و حکایات مختلفی از وفا و صفا و حسن خدمت در
تو مار اجتماعی و بشر پیدا دگر باقی گذارده و امروزه
که دوره افتابیش میگویند و وظیفه شناسی و حسن خدمت
قناعت و بعضی از صفات حسنه از این حیوان در قانون
استخدام عمومی اتخاذ شده است

در اینجا پیر سؤال نموده آیا رفقای خودمان در
چه حال و کجا هستند ۳۹ گفت برای ما یک قسمت مخصوصی
معین نموده اند. و تعجب در این است که در بین ما

يك شخص اجنبی پیدا شده است پیر با تعجب زیاد پرسید از خودش سؤال کنید کیست ۳۹ گفت میگوید من درویشی زاهد و ریاضت پیشه هستم که در همان حوالی چشمه که مجمع شما تشکیل یافته بود در کلبه محقری زندگی میکنم و در موقعیکه شما بانجا آمدید از وحشت و هراس بیکی از درختان بالا رفته و پنهان شدم و کلمات و اثرات سخنان پیر دانشمند در منم اثر نموده و روحم باشما با این عالم صعود کرد و چون باین عالم نزول نمودم همان پیشه ریاضت و گوشه گیری از خلق را اختیار نموده و بگوشه کوهی از جبال لبنان منزوی شدم. ناگاه یکی از مامورین عمومی رسیده و پرسید کیستی چه میکنی گفتم در این کنج عزلت بر ریاضت مشغولم و از بنی آدم کناره جسته ام مامور در غضب شده و گفت یا للعجب در این جا هیکلی از عهد جهالت و فقرت مشاهده می شود برخیز دنیای امروز دنیای اجتماعی و کار است انفراد بودن و بی کاری مخصوص

مردگان است و مرا بدارالمجانین آورده است
پییر دانشمند نظری بیالای درختی که در کنار آن
چشمه بود نموده و کالبد بی روح درویش ژولیده را
بیالای درخت در حالتیکه پاهایش آویخته شده بود
مشاهده کرد.
در این ضمن صدای سم اسبانی چند بگوش پییر رسیده
و چون آن بعقب خویش نظر نمود مستحفظین سواره و
پیاده دارالمجانین را مشاهده کرد که آنها را محاصره
نموده اند پییر اهمیتی نداده و منتظر رسیدن آنها گردید
رئیس مستحفظین نزدیک آمده و مشاهده نمود که تماماً
بجز پییر کالبد بی روحی بنظر می آیند و حس و حرکتی
برای آنها محسوس نیست
و بی ترتیب هر یک در گوشه با شکل مختلفه خوفناکی
خواهیید اند مشارالیه بغضب اندر شده و شلاق خویش
را بر روی چند نفر نواختن گرفت اما هیچ یک حرکتی
نموده و گوئی روح در کالبد آنها وجود ندارد

در این ضمن پیر دانشمند بسخن آمده و گفت آقا جان
عصبانی نشوید تامل کنید این نهانه خواب اند نه بیدار
نه مستند نه هشدار از جامی که هنوز من و شمال
بر آن نکذارده ایم و بلکه در مخیله فلاسفه ما هم خطور
نکرده آشامیده و سرمست گشته اند رئیس مستحفظین
گفت عجب دیروز دیوانه لال بودی اکنون دیوانه
ناطق شده ای ولی همان دیوانگی اول بحالت مناسب
تریوده پاشو پاشو فضولی موقوف بگمانم چرس زیادی
خودت و رفقاییت کشیده و آنها را بعرش فرستاده و خودت
تماشاچی شده ای

پیر اعتنا ننموده و رفقارا بیدار کرد دیوانکان بیدار
شده خودرا در جامعه عهد طلائی و بدست دژخیمان
جاهل درزیر شلاقهای ظلم و ستم دیدند

جلد اول باتمام رسید



✽ نخستین یادگار نیکو ✽

کتابخانه احمدیه مدت ۱۷ سال است در رشت دایر
و تا کنون معارف و روحیات جامعه گیلان خدمات
قابلی نموده است جدیداً مدیر کتابخانه مطبوعه بنام
فردوس تاسیس و برای استفاده عموم مهیا ساخته
امید وار است یادگارهای خوبی تقدیم جامعه نماید

۱۳۰۲

برای اولین دفعه کتاب مجمع دیوانگان اثر قلم
صنعتی زاده را بطبع میرساند این کتاب که بسبک رمان
نوشته شده دارای مطالب سودمند و نکات دقیقه است
و خواننده را بخود مجذوب مینماید تعریف این کتاب
همین قدر بس که در مدت کمی دو نوبت در طهران و
بمبئی طبع و با تمام رسیده است در خاتمه خود را مفتخر
میدانم از اینکه افکار بلند آقای صنعتی زاده را که بر
روی صفحات این کتاب ریخته اند تقدیر نموده و از
اجازه مخصوصی که برای طبع آن مرحمت فرموده اند
تشکر نمایم محمود احمدی

✽ آذر ۱۰۳۵ در مطبوعه فردوس رشت بطبع رسید ✽

✽ قیمت ۲ قران ✽